



اولویت‌های امریکا در سوریه

بعلاوه اگر نیروهای ایرانی از سوریه خارج می‌شدند، چه کسی از نیروهای سوریه مثلا در مقابل تهاجم گسترده مخالفان و شرکای غربی آنها محافظت می‌کرد. پوتین به‌دنبال این بود که نیروهای روسیه جای نیروهای ایرانی را در درگیری‌های داخلی سوریه بگیرند تا ایران کنار بنشیند و بگوید: «خودتان به جنگ سوریه پایان دهید.» او به‌دنبال درک روشنی با امریکا درباره سوریه بود و می‌خواست بعد از رسیدن به چنین درکی، ابعاد مختلف استقرار نظامی روسیه و امریکا در آن کشور بویژه با تمرکز بر منطقه ویژه «التف» (در نزدیکی منطقه مرزی مشترک سوریه، اردن و عراق) بررسی شود.

پوتین با دنباله روی از یک روش تبلیغاتی قدیمی روسیه، با اطمینان گفت که پنج هزار «نیروی محلی» در نزدیکی التنف در حقیقت جنگجویان داعش هستند، که ظاهراً از امریکا دستور می‌گیرند و وقتی به نفع آنها باشد به همه خیانت می‌کنند (پوتین گفت جنگجویان داعش اگر به نفع‌شان باشد منت ما را هم می‌کشند. او در توصیف خیانت داعشی‌ها از اصطلاح رکبکی نیز استفاده کرد که حتی مترجم او آن را برای ما ترجمه نکرد). پوتین در اشاره به مخالفان دولت سوریه قویا تأکید کرد که آنها متحدانی قابل اعتماد برای ما نیستند و از این‌رو نمی‌توان حتی برای یک روز به آنها اعتماد کرد. در مقابل او مصرانه از ما خواست روند صلح سوریه را پیش ببریم. من گفتم اولویت ما نابودی داعش و خارج کردن همه نیروهای ایرانی است. ما در جنگ داخلی سوریه نقشی نداریم و اولویت ما ایران است. پوتین موضع سختگیرانه‌ای را در زمینه اوکراین اتخاذ کرد و به‌طور مفصل و با جزئیات به ابعاد سیاسی و نظامی این درگیری پرداخت. او با لحنی تهاجمی گفت، صادرات نظامی امریکا به اوکراین غیرقانونی است و فروش چنین سلاح‌هایی بهترین راه برای حل مسأله اوکراین نیست. او حتی از بحث درباره شبه جزیره کریمه خودداری کرد و عمداً آن را نادیده گرفت انکار که کریمه اکنون صرفاً بخشی از اسناد تاریخی است. سپس در دومین لحظه بسیار جالب این نشست، پوتین گفت که اوئاما در سال ۲۰۱۴ ملنا به او اعلام کرده بود اگر روسیه اقدامات خود را فقط به الحاق کریمه محدود کند و کار دیگری انجام ندهد مناقشه اوکراین حل خواهد شد. البته به هر دلیل، اوئاما بعدا نظر خود را تغییر داد و ما به بن‌بست کنونی رسیدیم. وقتی نوبت پاسخ من شد حس کردم که با گذشت ۹۰ دقیقه، نشست ما رو به اتمام است و من فقط گفتم که درباره اوکراین اختلاف ما زیاد است و اکنون فرصتی برای پرداختن به جزئیات این موضوع نیست بنابراین فقط باید بپذیریم که در این زمینه اختلاف داریم.

پوتین همچنین موضوع کره شمالی را مطرح کرد که در این موضوع، روسیه از رویکرد «اقدام در برابر اقدام» حمایت می‌کرد. کره شمالی خواستار چنین رویکردی بود هر چند که اساساً به نظر می‌رسید او علاقه‌ای به این موضوع ندارد. در خصوص ایران، پوتین خروج ما از توافق هسته‌ای را به تمسخر گرفت و با تعجب گفت حالا که ایالات متحده از توافق خارج شده اگر ایران هم خارج شود، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ او گفت، اسرائیل به تنهایی قادر به اقدام نظامی علیه ایران نیست زیرا منابع یا قابلیت‌های لازم را- بویژه اگر اعراب با ایران متحد شوند- در اختیار ندارد که این گفته او مهم‌ل و نامعقول بود.

اعلام برندگان نوبل صلح و ادبیات

گروه جهان/ آکادمی نوبل، در دور روز گذشته دو جایزه ادبیات و صلح را اعلام کرد و به انتظار ما در این بخش‌ها پایان داد. برنامه جهانی غذا بخاطر تلاش بی وقفه در مبارزه با گرسنگی و عدم امنیت غذایی میلیون‌ها نفر در جهان برنده جایزه نوبل صلح شد و «لوئیز گلوک»، شاعر آمریکایی هم جایزه نوبل ادبیات را از آن خود کرد.

■ برنامه جهانی غذا برنده صلح نوبل ۲۰۲۰

نقش موثر سازمان «برنامه جهانی غذا» در برقراری صلح در کشورهای قربانی جنگ، این نهاد وابسته به سازمان ملل را سزاور دریافت جایزه صلح نوبل ۲۰۲۰ کرد.

به گزارش «نیویورک تایمز»، کمیته برگزاری این مراسم که هر ساله در سالمرگ «آلفرد نوبل» در «اسلو» پایتخت نروژ برگزار می‌شود، یکی از اهداف مهم این انتخاب را جلب توجه ملل مختلف به بحران گرسنگی همزمان با شیوع ویروس کرونا در سراسر جهان و لزوم کمک‌های بشردوستانه عنوان کرد. «برتیس ریس اندرسون»، رئیس کمیته صلح نروژ گفت: «در شرایط شیوع کرونا، برنامه جهانی غذا تلاش‌های سازنده‌ای انجام داد چراکه تقارن جنگ زدی و کرونا در بسیاری از کشورها شمار گرسنگان را به شدت افزایش داده است.»

براساس آمارهای بین‌المللی شمار قطعی زگان در ۲۰۲۰ دو برابر سال گذشته شده و ۲۶۵ میلیون نفر رسیده است. سازمان جهانی غذا به عنوان بزرگترین سازمان حقوق بشری جهان در سال گذشته حدود ۱۰۰ میلیون گرسنه را در ۸۸ کشور تحت حمایت قرار داده است. این در حالی است که با روی کار آمدن «دونالد ترامپ» در کاخ سفید و مخالفت او برای پشتیبانی مالی پروژه‌های بشردوستانه سازمان ملل، در این چند سال بودجه عظیمی از خزانه این سازمان کم شده است.

در این شرایط «دیوید بیسلی»، مدیر اجرایی سازمان برنامه جهانی غذا در توثیتی ضمن انراز خرسندی از این انتخاب نوشت: «برای نخستین بار نمی‌توانم کلمه‌ای برای توصیف این شرایط بگویم. این افتخار نتیجه کار سخت کارکنان سازمان بود. در این شرایط شرایط دشوار جنگ در مناطق پر آب و هوای غیرقابل تحمل و ... حضور یافتند و به معنای واقعی لیاقت دریافت این جایزه را داشتند.» این سازمان همچنین در پیانه‌ای رسمی اعلام کرد: «امیدواریم این انتخاب، توجه جهانی را به سمت قطعی و گرسنگی و تبعات مناقشات و جنگ‌ها جلب کند. این سازمان همچنان برای ریشه کنی گرسنگی و فقر، همکاری نزدیکی با دولت‌ها خواهد داشت.» کمیته صلح نوبل نیز با تأکید بر اهداف این سازمان، اهدای این جایزه را با توجه به همه‌گیری کرونا در سراسر جهان و بحران اقتصادی و غذا بهترین فرصت برای این سازمان بشردوستانه دانست. به نوشته «ایندپندنت»، در قرن بیست و یکم از هر ۵ جایزه یک مورد به سازمان‌های وابسته به سازمان ملل اختصاص یافته است. برنده این جایزه در مراسم امروز (۱۰ سپتامبر) که به دلیل محدودیت‌های کرونایی بسیار محدود برگزار می‌شود علاوه بر ممال طلا، ۹ میلیون کرونز سوئدی (۷۱۶ هزار پوند) به عنوان جایزه دریافت خواهد کرد.

■ شاعر آمریکایی برنده جایزه نوبل ادبیات

آکادمی نوبل روز پنجشنبه نیز جایزه نوبل ادبیات را به «لوئیز گلوک»، شاعر آمریکایی اهدا کرد. به گزارش روزنامه «نیویورک تایمز»، این نویسنده آمریکایی بخاطر «صدای شاعرانه او که نمی‌توان آن را اشتباه گرفت و زیبایی ریاضت‌گشیده که باعث می‌شود موجودیت فردی، جهانی شود» به عنوان برنده جایزه نوبل ادبیات معرفی شد. «لوئیز گلوک»، یکی از مشهورترین شاعران امریکا است که با زیبایی تمام از وجود انسان سخن می‌گوید. او به مجموعه اشعارش به چالش‌های مختلف زندگی هر انسانی از زندگی خانواده‌گی گرفته تا پیر شدن، می‌پردازد. البته «گلوک» با جایزه‌های جهانی ناآشنا نیست. او سال ۱۹۹۲ جایزه پلینر را بخاطر مجموعه شعر «زنبق وحشی» دریافت کرد. وی سال ۲۰۱۴ به بخاطر مجموعه شعر «شب ایمان و فضیلت» برنده جایزه شد. وی از سال ۲۰۰۳ به عنوان ملک الشعراء امریکا شناخته می‌شود. «اندرس اولسون»، رئیس کمیته اعطای جایزه، از صدای مینیمالیستی اشعار وی بویژه در ابیاتی که به قلب زندگی خانواده‌گی وارد می‌شود، ستایش کرد و گفت: «صدای لوئیز گلوک صدایی غیرقابل تردید است.»

■ شنبه ۱۹ مهر ۱۳۹۹

■ سال بیست و ششم

■ شماره ۷۴۶۴

مشایعت بالندگی

درگذشت استاد محمدرضا شجریان فرصتی است که یک موضوع مهم اجتماعی را واکاوی کنیم. در تاریخ اجتماعی ملت‌ها، چهره‌هایی ظهور می‌یابند که زمینه بروز و عوامل وجودی‌شان آنها را تبدیل به خاطره مشترک

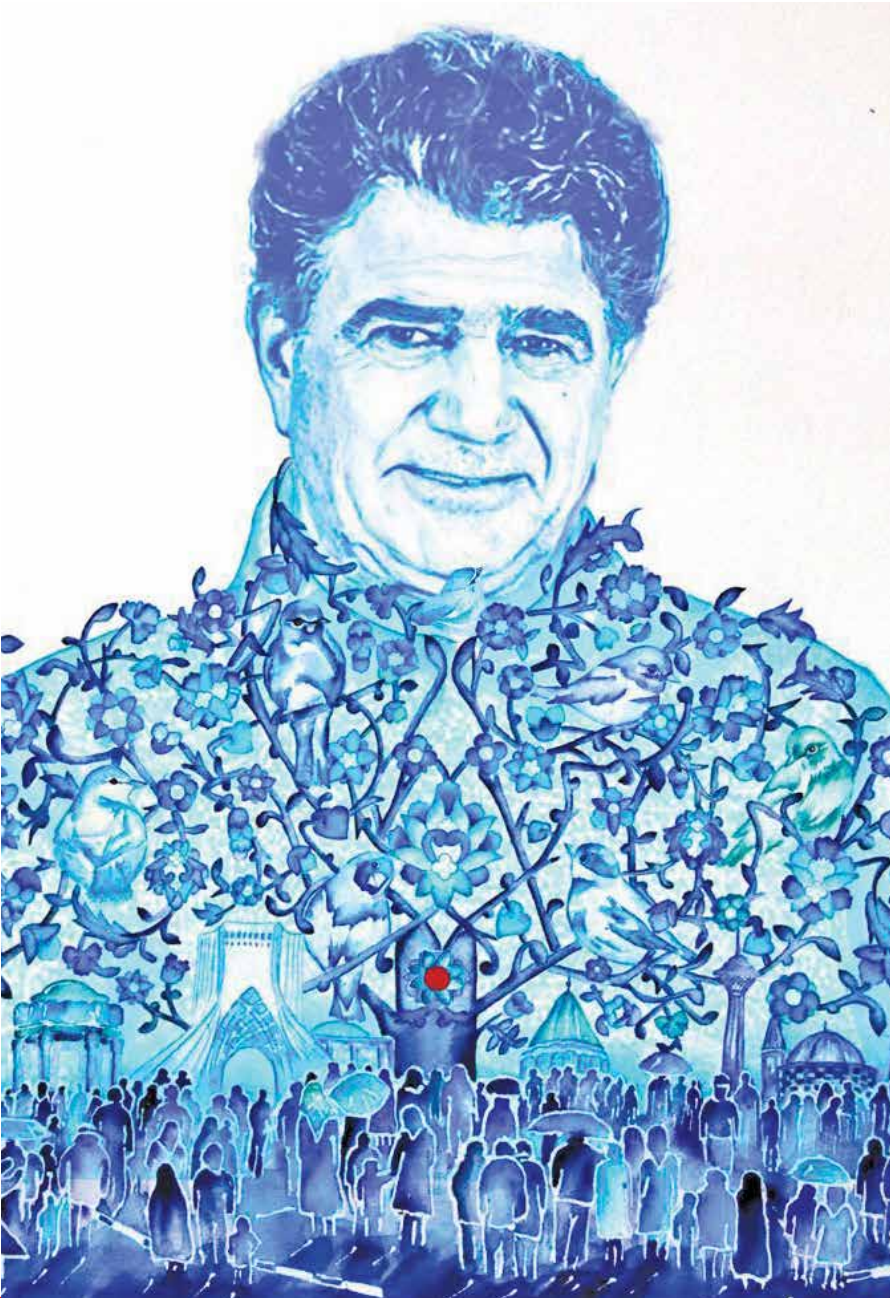
مردمان آن عصر می‌کند؛ این چهره می‌تواند از هر عرصه‌ای سر کشیده باشد، می‌تواند یک شاعر ماندگار باشد یا صادیی ماندگار؛ می‌تواند قهرمان دفاع ملی و سرباز وطن باشد یا فداکاری سیاسی؛ می‌تواند هنرمندی خلاق باشد یا مخترعی اثرگذار و ورزشکاری پرافتخار. نگاه تاریخی نشان می‌دهد دو علت برای ظهور و بروز چهره‌های مؤثر وجود داشته است؛ یکی زمینه فعالیت و بعد بروزی که شرط لازم به حساب می‌آید اما مهمتر از آن بعد وجودی آنهاست که از تعامل آنها با افراد جامعه که در بستر زیست اجتماعی پدید می‌آید و آنها را به «روح زمانه» تبدیل می‌کند. این افراد می‌توانند در غم‌ها به مردم التیام بخشند و در ایجاد زمینه‌های کامیابی مردم نقش ایفا کنند و شادی آفرین جامعه‌شان باشند.

شجریان از این نخله است. اگر او در خاطره جمعی مانده فقط به دلیل صدا و تکنیک صدا نیست، بلکه نسبت او با جامعه و همدردی با مردم است که چنین جایگاهی به او داده است. او صدای مقاومت بود در عهد جنگ هشت ساله؛ نیایشی بود در معنوی‌ترین حال انسان‌ها در افطار و نیز شغف بود در سالن‌های کنسرت و آوازی برای خلوت دل‌ها. خاطره جمعی مردم از این اسامی بسیار به یاد دارد. جامعه پر از سیاستمدار و ورزشکار و هنرمند و شاعر و نویسنده و عالمان و بزرگان دینی است، اما اینکه برخی از آنان خاستگاهی فراتر از حیطه خود می‌یابند و نقطه وصل گروه‌های اجتماعی می‌شوند، به دلیل فهم آنها از نیاز جامعه آن روز و کنش موثرشان است. اینکه شعری در دوره‌ای بیشتر خوانده و آواز یا تصنیفی در دوره‌ای بیشتر شنیده می‌شود، به دلیل هنر آنها در دمیدن روح زمانه به صداها سال میراث ادبی جامعه ماست که یک صدا آن را زنده کرده و به دالان های خواست اجتماعی روانه می‌کند. یکی از این نمادهای زمانه زیسته ما، استاد محمدرضا شجریان است. او به تعبیر «رومن رولان» در «جان شیفته»، از تیره همان «بزرگ‌جان‌های آفرینشگر است... کسانی که براستی زنده‌اند و در نیروهای جاودانی سهیم هستند.»

یکی از مشکلات جامعه امروز عدم امکان برای سر بر کشیدن انسان‌هایی این چنین است. چندی پیش در میان برخی دوستان در محفلی دانشگاهی صحبت از این بود که چرا در این مرزوبوم، کسی «کس» نمی‌شود و بزرگانی در عرصه‌های مختلف جلوه‌گری نمی‌کنند تا افراد فارغ از طبقه اجتماعی از آنها الگو گرفته و زیستی بهتر را تجربه کنند. دیگر امثال شجریان، شفیعی دکدنی، جلال آل احمد، شریعتی و مطهری ... سر بر نمی‌آورند. این نشانه عدم سلامت در حوزه اجتماعی و سیاسی است. پندایش این افراد محصول زمینه‌های مناسب اجتماعی است. قطعاً استعدادهای زیادی به دنیا می‌آیند و متأسفانه به روزمرگی می‌افتند و به علت فراهم نبودن زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی فرصت بالندگی نمی‌یابند. به عنوان مثال مریم میرزاخانی در این متن اجتماعی شناخته نمی‌شود و در فراسوی مرزهای ایران بالنده می‌شود. این رویه در تمام ابعاد علمی – فرهنگی و اجتماعی از شعر و ادب تا نقاشی و سینما و حوزه و دانشگاه در حال تکرار است.

هنر و دانش بزرگان را باید سزاورتر پاست داشت و فرصت بالندگی از آنها نباید دریغ شود. به نظم به جای آنکه هر چیزی را از دریچه ساخت قدرت تحلیل کنیم و آن را به عنوان نتیجه متهم شناخته شده فرض کنیم، بخشی از این تراسی‌ها را به تک تک افراد جامعه نیز برمی‌گردد. همه ما نیازمند بازسازی برای ایجاد متن اجتماعی مناسب هستیم که افراد به راحتی در آن رشد کنند و به بالندگی برسند. هرچند تأثیر ساختار قدرت در ظهور و پرورش استعدادهای درخشان و بالندگی آنها قایل انکار نیست اما نقش نهادهای اجتماعی از خانواده تا جامعه در این نقصان و بیماری اجتماعی قابل مشاهده است. باید از رفتار خانواده‌ها شروع شود تا در نهادهای اجتماعی بزرگتر و ساختارهای قدرت، زمینه بروز استعدادهای درخشان آید پدید آید. از نگاهی دیگر ما در جامعه نیاز به فصل مشترک فراوان داریم. نیازمند روح تساهل در میان خود هستیم. نیاز به لطافت فضای جامعه و زمینه‌های مثبت‌اندیشی داریم. ولی شریختانه در فرآیند اجتماعی مسیری را مشاهده می‌کنیم که صدای درشت و ناملایم از ساخت سیاست‌رذه هر روز بلندتر به گوش می‌رسد و به جای نوای خوش و جان‌بخش شجریان هر روز از رسانه‌هایش ناسزا‌های سیاسی می‌شود.

در دوران سختی‌هاست که نیاز به مقاومت بزرگ اجتماعی و باور به تغییر و توانستن داریم. در این روزهاست که محتاج جان‌های آفرینشگر همانند شجریان هستیم. غرور بزرگ و حسن توانستن با بزرگانی این چنین به ما دست می‌دهد. مقاومت در سختی‌های شیر و کلام و آواز می‌خواهد. به نظم نبود صداها و بزرگانی همچون شجریان نوعی خودترحمی ما هم بود. ایران همیشه برای عبور از سختی‌ها و ترمیم آلام خود از شاعران بزرگی مدد گرفته است. در روزی که پیکر خاکی زنجیران را تیشیع می‌کنیم مشایعت کنیم از جامعه‌ای که روح بزرگ در آن شکل بگیرد. متعهد شویم بزرگانمان را پاس بداریم و در یک همفکری بزرگ کاری کنیم که از نهاد خانواده تا بزرگترین نهادهای اجتماعی کسانی که حال این خوب می‌کنند سرببرکنند.



طراح مریم طریقی، تهران

گلبنگ شجریان

سرگه باسقیان
روزنامه‌نگار

باید مورد پسند نخبگان باشد چون معتقد بود «یکی از اهداف هنر، همدلی انسان‌هاست.»

«ساز قصه‌گو»

آواز شجریان بیانگر «حس زمانه» بود «افراد باید حس این موسیقی بیانگر زندگی آنهاست.» باورش این بود که بین موسیقی و فضای اجتماعی رابطه برقرار است. و قبول نداشت موسیقی ایران، موسیقی غم است چراکه این «سبب تاریخ پرشنب‌وفرازا و ستم‌هایی بوده که بر مردم ما روا می‌داشته‌اند وگرنه از آن برای بیان شادی هم می‌شود استفاده کرد. به موسیقی حمله نکنیم! چون این فرهنگ را منعکس می‌کند. این فرهنگ هم که نتیجه تاریخ این سرزمین است.»

قبول نداشت به «پایگاه پدری موسیقی» رسیده و می‌گفت شاگردانش زمانی کسی خواهند شد که «بر شجریان تمرد کنند. اگر از شجریان گذر نکنند فووش همان تکرار می‌شوند.»

«زمنستان است»

در کار هنری‌اش «مثل یک سیاستمدار عمل کرد و هنرش سیاسی بود» اما او هرگز وارد سیاست نشد. به سیاست امید داشت و «عالم سیاست با نهاد او ناهمخوان بود.» به اعتقاد او «موسیقی را باید از انحصار درآورد» («سیاست آن را منحصر به بخش خاصی می‌کند.» می‌گفت «موسیقی همچون آفتاب است که باید بر همه یکسان بتابد.» می‌خواست «علامت تردید از موسیقی برداشته شود» و بزرگترین کار سیاسی برای هنرمندان ایران را «شعبه بخشدین به هنر» می‌دانست. برای اینکه کارش فراگیرتر شود زیر هیچ چتری نرفت.

«خلوت‌گزیده»

۳ سال خانه‌نشین شد تا انگ حزبی بودن از او و گروه چاووش زوده شود. رفت خانه گل‌کاری کرد و از آذر ۵۹ کار نکرد. در سال ۵۵ هم بعد از فوت علی برومند، استاد ماهر با رادیو درگیر شد و می‌گفت رادیو اعتباری برای هنرمندان سالم قائل نبود. با همسایه‌اش قرار گذاشتند که بروند استراليا و کشاورزی کنند. از سال قبل دنبال کشاورزی بود و سال ۵۷ زمینی از دولت اجاره کرد که به علت نبود آب رهايش کرد. بعد هم آن همسایه سکنه کرد و طرح رفتن به استراليا برآب شد. ۱۲ اسفند ۵۵ با محمدرضا لطیفی «ابوعطا» خواند و عطای تلویزیون را به لقایش بخشید تا سال ۷۳. که مجدداً به تلویزیون رفت. گروه شیدا هم که در رادیو تلویزیون ملی ایران فعالیت می‌کردند، فردای جمعه سیاه (۱۷ شهریور ۵۷) با متنی که لطیفی نوشت و ابتهاج تلطیفش کرد و به خط شجریان بازنویسی شد، به همکاری‌اش با رادیو پایان داد.

«ربنا»

تریمه ۵۸ «ربنا»ی خوانده شده‌اش در استودیو از تلویزیون پخش شد و «تبر از کمان دررفت» تا ۳۰ سال بعد که به رئیس صداوسیمگ گفت هیچ اثری از او مطلقاً از رادیو و تلویزیون پخش نشود به جز «ربنا» و زعمای جام‌جم این استثنائا را قائل نشدند و «ربنا» رفت در مناظره نامزد‌های ریاست‌جمهوری و سر آخر هم آخرین رمضان با او بسر شد و «ربنا» از رادیو تلویزیون شنیده نشد.

«بی‌تو بسر نمی‌شود»

نوروز سال ۹۵ با سری تراشیده از آشنایی‌اش با میهمانی ۱۵ ساله گفت که با او دوست شده بود و آخر سر هم سر بر راه همان دوستی گذاشت و رفت در جوار فردوسی و اخوان ثالث بیاساید.

«عبارات داخل گیومه در متن برگرفته از گفته‌های استاد در کتاب «از مانا» و تیترو میان‌تیترها برگرفته از نام آلبوم‌های ایشان است.

هنر این خواننده «شنیدن» بود

محمدرضا شجریان که بارها جهان را از سرتا ساق پیموده بود آخرالامر خراسان را نشان کرد تا در مهاجرتی معکوس، به پایتخت ملیت و مذهب ایرانیان بازگردد. چاووشی خواند تا در همسایگی حکیم طوس آرام بگیرد و روی به آستان شهید طوس (ع) داشته باشد. او که عمر را لبالب به خدمتکاری در فرهنگ ایران به سر آورده بود با انتخاب دوباره خراسان، عهد ارادتش را به هویت تاریخی ایرانیان تازه کرد. بیا باید به چند پرده از زندگی این خادم فرهنگ و هویت نظر کنیم.

یکم، صدایی با تجربه‌ای اوج

مردی که همواره پای نامه‌ها و نوشته‌هایش فروتنانه می‌نوشت «خاک پای مردم ایران»، سخاوتمندترین هنرمند ایرانی بود در خلق «تجربه‌های اوج» برای مردم میهنش. تجربه‌های اوج، لحظاتی ناب و بی‌تکرارند که اشراق و ابتهاج را، روشن‌شدگی و شکفتگی را، آرامش و اشنایق را، و بالاخره رضایت‌مندی و تمامیت را با هم دارند. محمدرضا شجریان برای ایرانیان، همه ایرانیان، نمونه‌های فراوانی از این لحظات رشک‌برانگیز و خواستنی را گلاب‌گیری کرد و اکنون در جیب بغل هر ایرانی، شیشه‌ای بزرگ یا کوچک از آن تجربه‌های عطری اوج می‌توان یافت. توفیر ندارد که سر این شیشه در معرکه سیاست و انقلاب و اعتراض باز شده باشد؛ یا در محراب نیایش و ذکر و زیارت؛ یا در میدان زندگی و زنجیره زیست روزمره؛ یا در معبر فکر و فرهنگ و حکمت؛ یا در مضرب تاریخ و هویت ملی. هر جا صدای شجریان درآمد عطر تجربه‌های اوج پیچید و فرصت چشیدن طعم تعالی فراهم آمد. آن صدای ریسمان آویخته از دهنانه روشن چاه بود یا سرانگشتی که به سمت سیمای شفاف ماه اشاره می‌کرد یا فانوسی که انکار تنهایی و گمراهی بود. با صدای او شادی‌ها، رنج‌ها، شکر و شربت‌ها، حرمان‌ها، عسقت‌ها، اندوه‌ها از هیجانی عادی به نمونه‌ای از تجربه‌های اوج بدل می‌شد و در خاطره جمعی و قومی و ملی می‌نشست. هیچ ایرانی را نمی‌توان یافت که در تجربه‌های اوج خود، سهمی از صدای شجریان نیابد. او از زنجیره مردان ماندگاری در فرهنگ ایران بود که با عطرافقانی‌های صدایش امر عادی را به تجربه‌ای خظیر و آخرالزمانی بدل کرد و به معنادار کردن زندگی مردم توفیق یافت و لذت بهره‌مندی از تجربه‌های اوج را به دیگران چشاند. هنوز هم اگر کسی طالب نسخه‌ای برای تجربه اوج باشد در شفاخانه شجریان می‌تواند سراغش را بگیرد.

دوم، مرکب‌خوانی پای درخت زندگی

محمدرضا شجریان یک «مرکب خوان» حرفه‌ای بود؛ کسی که در گوشه‌ها و نغمه‌های به ظاهر بی ربط و ناساز سیاحت می‌کند و میان‌شان یاد‌ریمانی می‌نماید تا غریبه‌ها را کنار هم بنشاند و دایره آشنایان را بگستراند و آبادی‌های نو کشف کند. به این اعتبار او کاشف قاره‌های نو در آواز ایرانی بود، او کاشف و کرامات‌او و جوهرنگردی و جست‌وجوگری‌اش فقط در موسیقی نبود. او افزون بر مهارت مرکب‌خوانی در آواز، شخصیتی اساساً مرکب داشت و در زاویه‌های مختلف سیاحت می‌کرد تا بلکه بین گوشه‌های غریبه جهان، الفت و علاقه‌ای برقرار کند. زندگی را با سیاست، هنر را با مردم، ملیت را با آیین، شفیعی دکدنی و اسلامی ندوشن را با عبدالعزیز سروش و دارینوشن شایگان هم می‌کرد و در این گوشه‌گردانی‌ها هندسه‌ای تازه از زندگی می‌جست. در این هندسه، تلخکامی‌های خیامی همانقدر اراج و احترام داشت که آداب‌دانی‌های سعدی یا رندی‌های حافظ یا شورنده‌های مولانا. سروده‌های سپهری و مشیری و اخوان ثالث با نغمه‌ها و مقام‌های بومی و بیابانی خراسان همنشین می‌شد. خوشنویسی با گل آرابی و باغداری و چوب‌کاری و سازسازی و عکاسی و ورزش و تلاوت قرآن دست به دست می‌شد تا چیز تازه‌ای بسازد و قاره‌ای نو کشف کند. در سیاست، در سختی فقرات و مغرور که «درخت زندگی» داشت، در خنثی شدن خنثی و مغرور که مثل گل و تاق کویر سرسخت است و ریشه‌های عطشناکش را تا دور دست‌ها روان می‌کند تا سیمای یک زندگی شکوفا را اسبیز و سر بلند به نمایش بگذارد. ررور رشک برانگیز و سرسختی صدافانها‌اش از آن‌که درختی نجیب و نظردکرد کرد تا خیلی‌ها بر آن دخیل ببندند. او اوپنه‌ها همه را در برتو شخصیت مرکب‌خوان و مؤلف خود داشت.

سوم، شنونده‌باش تا خواننده

محمدرضا شجریان اگرچه یک «خواننده» بزرگ بود اما نشاند که یک «شنونده» شگفت‌انگیز و بزرگ هم بود و چه بسا در ماندگاری و محبوبیتش، دومی مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر از اولی باشد. او صدای حقیقت را که صدای مردم است صاف و سراسرت و خالی از خش می‌شنفت. درست است که حنجره او در ضبط و مهار پرده‌های صوتی‌اش قدرتی بی‌مثال داشت اما افزون‌تر و مهم‌تر آن بود که پرده گوشش برای شنیدن صدای پنهان و اصیل مردم بسیار حساس و گوشه‌وا و زمویده بود. شجریان در هیاهوی فریادهای قلابی، صدای خسته و خاک‌آلود مردم را تشخیص می‌داد. خوب او فقط در خواندن و گفتن نبود؛ در شنیدن هم نایفه بود. خون‌خواندن البته در انحصار او نبود. خواننده ماهر کم نداشته‌ایم اما شجریان به خلاف بسیاری از همگنان خود دقیقاً در لحظه‌ای که لازم بود، صداهای واقعی را می‌شنید و هرگز فریفته صداسازی‌های صنعتی و ساختگی نمی‌شد. او مهارتی بی‌مثال در ساحت آواز داشت و توانست صدرا «آیدینی» کند و موسیقی تابلوی شکوهمند نقاشی بسازد. از دانگ‌های شش‌گانه آواز، همه را داشت اما داشته‌های «خواندن» یک طرف؛ داشته‌های «شنیدن» یک طرف دیگر بهر بی‌رقیب او شنیدن بموقع و دقیق و درست صدای حقیقت بود. او با همین قریحه و قدرت شنیدن بود که صدایش را در خواندن کوک می‌کرد. وقتی از مردم صدای خشم می‌شنید به حنجره‌اش کوک چپ می‌داد و وقتی گوشش صدای آرامش‌خواهی و مسالمت‌ و ملامیت از مردم می‌شنفت کوک می‌شد از سر خنک. گاهی هم صرفه و صلاح ملت را در آن می‌دانست که صدرا را گل دیوار بپاویزد و با سکوت با مردم سخن بگوید. شجریان، از سکوت فریاد ساخت و حلا می‌توان در ردیف موسیقی ملی ایران، به بعد دستگاه‌ها یا مایه‌ها یا گوشه‌ها یا نغمه‌ها یکی دیگر افزود یا مقام برجانی.